

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

موسوی

۰۸ جنوری ۲۰۲۰

"قسمت اول"

مختصری بر، دروغ های "جناب" صدراعظم سلطان علی کشتمند

۲۸

به ادامه گذشته:

"من و بدخشی در یک تاریخ، در یک روز بازداشت و زندانی شدیم. من صبح روز اول سنبله و بدخشی شام همانروز بازداشت گردید. با آن که اتهامات وارده بر من و بر بدخشی کاملاً متفاوت بود و ما دو تن در آنزمان از لحاظ اندیشه از هم جدا بودیم، - تکیه روی کلمات از من است - م - معلوم نشد که چرا تاریخ دستگیری را عین روز تعیین کرده بودند" نگاه کنید، وقاحت حد نمی شناسد، در حالی که به احتمال قریب به یقین خودش وی را لو داده است، انتظار دارد تا دیگران دلیل آن را بگویند. آنهم در حالی که فقط چند ماه بعد از اعدام غیرانسانی آن رادمرد دسترسی کامل به تمام اسناد از دستگیری و تحقیق تا اعدام او را در اختیار داشت.

در جریان زندان مقاومت قهرمانانه وی مقابل شکنجه های (ک. ج. ب.) و عمال خلقی و پرچمی وی کاری از پیش نبرده باز هم ضرورت آخرین استمراج مواضع ایدئولوژیک و سیاسی و به ویژه در رابطه با اختلافات جنبش بین المللی کمونیستی، راه ها و اشکال مبارزه، مراحل انقلاب، مشی مستقل ملی و یا اتکاء به یک ابر قدرت، روسها را وامیدارد تا از "جناب" صدراعظم که در ظاهر در ترس اعدام خود به سر می برد کمک خواسته، لغو اعدام را به گزارش کامل و مستند از "طاهر بدخشی" که زیر تمام شکنجه ها شجاعانه ایستاده بود، منوط گردانند.

شاید برای عده ای از خوانندگان ما این سؤال به وجود آید که چرا روسها و نوکران شان که با آن قساوت و بی باکی خلق ما را به خاک و خون می کشیدند در رابطه با قتل یک نفر اینهمه دقت و وسواس داشتند؟ هر چند دلیل اصلی را آنها نزد خود داشتند، مگر می توان حدس زد که روسها مانند هر قدرت امپریالیستی دیگر با در نظر داشت استراتژی های بدیل برای (حدخا) که امروز اهمیت آن خود را می نمایاند، نمی خواستند و نمی توانستند کار دیگری انجام دهد.

در هر صورت در همان صفحه (۵۷۰) کتاب "کشتمند" می خوانیم:

"طوری که طاهر خود توضیح داد، در آغاز وی را در وزارت امور داخله به سختی شکنجه کردند و سپس به محبس دهمزنگ انتقالش دادند. بار دیگر او را در مرکز اکسا بردند و توأم با شکنجه ها بازجویی نمودند و پس از آن او را

به بلاک دوم زندان پلچرخ منتقل ساختند. بعداً او را در درون زندان کوچک ما در درون زندان بزرگ پلچرخ انتقال دادند. سرنوشت او تا آخرین لحظه نامعلوم بود و رژیم حتی وی را در محاکم قلابی خویش مورد محاکمه قرار نداد. - در تمام دوران حاکمیت مزدوران روس، تدویر محاکم نمایشی به خاطری بود تا اگر بتواند از عجز و استغاثه افراد ضعیف دست آوردی داشته باشد، ورنه با آن که در ظاهر اعلام حکم محکمه را متذکر می شدند اما در اصل هیچ خبری از محاکمه در کل به ویژه محکمه انسانی به صورت اخص در میان نبود -

"جناب" صدراعظم که تا آنزمان از زندگی کوتاه قلبی به شدت می نالید و سختگیری دولت را در تجرید آنها یادآوری و نکوهش می نمود، یکباره فراموش می کند که وی در زندان مخوف پلچرخ و به اصطلاح در دست دشمن اسیر بوده، نه این که در مهمانخانه دولتی بوده باشد که به محض معلوم شدن روابط خویشاوندی اش با "بدخشی"، سربازان امکان دید و بازدید که چه، ساعت ها آنها را تنها بگذارند تا از گذشته و سیاست قصه کرده بر آن افسوس بخورند.

در صفحات (۵۶۷ و ۵۶۸) همان کتاب می خوانیم:

"این بار سختگیری ها بیشتر بود. فردای آن شب که در آن باره صحبت کردم، (منظور سروصدای شب قبل - م -) و روزهای دیگر هر قدر از سربازان محافظ پرسیدم و جست و جو کردم، حرفی نگفتند. پس از گذشت یک هفته فرصت مختصری دست داد تا از سوراخ کلید قفل داخل اتاق را بنگرم، دیدم که مرد روحانی - چرا دیگر روحانی او که هنوز کربلائی نشده بود؟! - م - با ریش بزرگ دقیقاً تنظیم شده از یک زندان به زندان دیگری انتقال می یابد نه از مهمانخانه دولتی به استراحتگاه؟! - م - به رنگ خرمائی روشن - این که می گفتند، مردها رنگ کور اند، ادعای درستی نیست و یا "جناب" مردانگی را از دست داده اند؟! - م - در برابر چشمانم قرار گرفت و پس از مکث مختصری شناختمش. دهن را به عوض چشم در سوراخ کلید گذاشتم و صدا زدم:

"طاهر، طاهر بدخشی"

وی فوراً در عقب دروازه آمد و پرسید که: "کشتمند هستی"

گفتم: "بلی چطور دانستی که منم"

گفت: "از سربازان پرسیده بودم" - یا جل اللخالق از این دروغهای شاخدار و سینمائی!! زندانی کهنه با زندانبان رابطه ندارد اما زندانی جدید بلاوقفه با وی طرح دوستی و راز و نیاز می ریزد، "جناب" صدراعظم! خودت "جناب" هستی و یا فکر می کنی دیگران، آن اند؟! - م -

"چندین روز دیگر گذشت و گاهگاهی که فرصت دست می داد از عقب دروازه چند کلمه ای میان ما تعاطی می گردید مترجماً سربازان دانستند که ما هر دو نه تنها دوست بلکه خویشاوند نیز هستیم، همچنین تحت تأثیر شخصیت و حرفهای صمیمانه و انسانی بدخشی قرار گرفتند" - صحنه سازی دقیق اجرا می گردد - م - "و اجازه دادند که بعضاً با هم دیدار و صحبت داشته باشیم. روز های بعد ساعتها با هم می نشستیم، صمیمانه و با ذهن باز، آکنده از احترام و دوستی متقابل با هم صحبت می کردیم"

یکی از پیروان فلسفه (من زنده جهان زنده) و مدعیان "گسترش نظم" آن چنانی، این وظیفه را عطیه الهی!! دانسته طی مدت کوتاهی، ظاهراً قادر می شود تا در زندان درون زندان روابط خود را با بدخشی بدون سرنوشت قایم سازد، صحبت های خسربره و شوهر همشیره با تأسف از حدود خانوادگی بالاتر رفته، بدخشی کاری می کند که هیچ زندانی آگاهی حق انجام دادن آن را ندارد (راز دل را کشودن در زندان برای فرد دیگری، آنهم برای کسی که صرف تا چند روز قبل یکی از دشمنان ملی و طبقاتی انسان باشد) در نتیجه روسها با درک مواضع ایدئولوژیک و

سیاسی وی او را نیز که قربانی صداقت خود شده بود، با داکتر "میر علی اکبر"، "شاه پوراحمدزی" و تنی چند دیگر که عضویت (ک. ج. ب. و جی. آر. یو.) را نداشتند و کس و یا نهادی نبود تا به خاطر نجات شان به حرکت افتیده با دق الباب درب های کرملین، به اصطلاح دولت را به ادعای "جناب" صدراعظم وادار به عقب نشینی نماید، به جوخه اعدام می سپارد. بعد از آنست که لغو حکم اعدام به "جناب" صدراعظم اطلاع داده می شود.

"جناب" صدراعظم با آن که محیلانه کوشیده است تا در ضمن ریختن اشکهای تمساح گونه آن واقعیت را کتمان کند اما اطلاع از برخورد پرچمیها در درون زندان در کل، اطلاع بدخشی از حکم اعدام برای "جناب" شان که گویا با تأسف زیاد شنیده شده بود، روابط آزاد آن دو در زندان درون زندان، اعدام بدخشی و یک درجه تخفیف برای "جناب" شان، همان دم خروسی است که از زیر قبای "جناب" صدراعظم بیرون آمده و هیچ گونه قسم حضرت عباسی و زیارت عتبات نمی تواند مانع از آن گردد که تاریخ "جناب" کشتمند را به مثابه جاسوسی که موجبات قتل بدخشی را فراهم نموده، از نظر دور دارد.

۶: کشته شدن "امین" به دست روسها و اتهامات (سی. آی. ای.) بر وی:

در این بخش یک بار دیگر خواهم کوشید تا دروغهای "جناب" صدراعظم را در نقش تعیین کننده پرچمی ها علیه "امین" و سقوط آن افشاء نمایم.

همانطوری که خواندیم "جناب" صدراعظم به کرات "رزمندگان دلیر" پرچم را به رخ همه کشیده حتی سقوط "امین" دست نشاندۀ را نیز به آن "تهمتتان" نسبت می دهد - بلافاصله باید افزود که اگر منظور "جناب" شان به خاطر گل روی پرچمیها بوده باشد شاید بتوان برآن مکث نمود چه بر هیچ کس پوشیده نیست که "ببرک" در حرمسرای کرملین نقش سوگلی را داشته است. به علاوه هرگاه، در این نکته، انحلال مطلق پرچم در روسها و یا بالمقابل مضمر باشد دیگر نمی شود با "جناب" صدراعظم اختلاف نظر داشت - غافل از آن که، آن روزهایی که حنای پرچمیها با وجود بوی گند، اندکی رنگ داشت دیگر سپری گردیده و مردم ما نیک می دانند که آن تغییرات به چه علت و توسط چه کسانی به وجود آمد.

نخست از همه باید نوشت که جناح های مختلف (حدخا) از طریق مشاوران روسی که قبل از فاجعه ثور و بعد از آن در افغانستان به وظایف چند جانبه اشتغال داشتند به تارهای متعدد قدرت در داخل شوروی وابسته بودند. چه خواست ستراتیژی روسها مبتنی بر تضعیف (حدخا) به خاطر اشغال افغانستان از یک سو - ورشوه - دهی های پیهم و متواتر جناح های (حدخا) برای مشاوران از جانب دیگر، مشاور هر وزارتخانه و هر نهاد را به مدافع همان نهاد در هرم قدرت مشاوران داخل افغانستان تقسیم و در نتیجه با درنظرداشت ارتباطات جداگانه مشاوران به ارگانهای متعدد قدرت در شوروی، آنها را به مثابه پیادگان شطرنج در جنگ قدرت کرملین درآورده بود. با آن که در این مورد مشاهدات عینی مردم، ضرورت ارائه نقل قول و مثال را ایجاب نمی کند، باز هم باید نوشت که در تمام دوران قدرت (حدخا) مشاوران حزبی (ح. ک. ب. ش.) در داخل افغانستان از رهبری حاکم و رسمی دفاع کرده است. چنانچه "جناب" صدراعظم نیز این مسأله را هنگام بحث شان در مورد حزب با "تره کی" و "امین" متذکر می شوند - در صفحه ۳۸۹ کتابش -، همچنین مشاورانی که در وزارت دفاع کار می کردند بنابر نزدیکی با خلقیها و برخورداری از تحایف آنها و روابط نزدیک آنها با (جی. آر. یو.) و همکاری مشترک رزمی شان، همیشه جانبداری از خلقیها نموده و آن حمایت علنی را هیچ گاهی مخفی ننموده اند. (کتاب ماریوف بهترین گواه در این زمینه است) به همین ترتیب مشاوران همکار در "اکسا، کام و خاد" به مثابه نمایندگان رسمی (ک. ج. ب.) در جنگ

قدرت افغانستان جانب حامی و رئیس آن اداره را داشته اند چنانچه در سالهای اول فاجعهٔ ثور "سروری" از لطف آنها برخوردار، بعد تر "اسد الله امین" و بعد تر "داکتر نجیب" نورچشمی آنها گردید. این که امروز چه کسانی از درون دولت پوشالی کرزی "ببرک امریکائی" نورچشمی استخبارات جدید روسها (اف. اس. ب) یعنی جانشین (ک. گ. ب.) سابق است، با وجود سرنخهای چند که پای بیشترین افراد شورای نظار در آن بند خواهد ماند اندکی مشکل است چه موجودیت علنی (سی. آی. ای.) در افغانستان و قدرت منازعه طلب وی، روسها را وادار ساخته تا اندکی دست به عصا در افغانستان حرکت نمایند تا نکند به بهانهٔ یافتن "بن لادن" آسیای میانه نیز اشغال گردد.

در همین رابطه با آن که دست ما از داشتن اسناد با تأسف بنا بر زندگانی آوارگی کوتاه است اما قراین، شواهد و پراتیک هر دو جناح (حدخا) چنان نشان می دهد که از همان آغاز فاجعهٔ ثور جناح "خلق" بیشتر با (جی. آر. یو.) و جناح پرچم بیشتر با (ک. ج. ب.) در تماس و عامل اجرایی اهداف آنها بوده اند. ناگفته پیداست که چنان ارتباطاتی به معنای عدم ارتباط با بخش و جناح دیگر نیست.

روی همین دلیل است که دست بالای خلقیها در فاجعهٔ ثور و حمایت بیدریغ مشاوران وزارت دفاع از آنها توأم با وابستگی برخ اعظم از نظامیان آن جناح به (جی. آر. یو.) این امکان را به وجود آورد تا در جنگ قدرت بین جناحهای خلق و پرچم، جناح خلق در دوران "تره کی"، "امین" دست بالا داشته، مشاوران روسی از آنها بسختی دفاع نمایند. در حالی که جناح "پرچم" که از همان اول نقش چندانی نداشته و بدین صورت سازمان پرهیبت و عظیم (ک. ج. ب.) و رئیس جنایتکاران "اندره پوف" را در مقابل حریف کوچکترش (اوستینوف و استخبارات ارتش) به حقارت بکشاند، ضمن وابستگی عام و تام با (ک. ج. ب.) و سفارت در جنگ قدرت داخلی شانس پیروزی زیاد نداشته (به خصوص آن که تره کی با سپردن "اکسا" یعنی امتداد منطقی (ک. ج. ب.) در افغانستان به دست "اسد الله سروری" یکی از اعضای (جی. آر. یو.)، حمایت ناگزیر (ک. ج. ب.) را نیز در کنار (جی. آر. یو.) تا حدودی به دست آورد.)

از همین رو تصفیه های حزبی طی دوسال اول فاجعه، هیچ گونه عکس العمل جدئی را از جانب شوروی باعث نگردید (اعتراف "کشتمند" در رابطه با بی اعتنائی سفیر شوروی "پوزانف" و مشاور روسی وزارت پلان با وی در صفحات ۴۰۶، ۴۰۷ و ۴۰۸ کتابش خوبترین مدرکیست بر اثبات ادعای صاحب این قلم)

ادامه دارد